

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنافي عدم وجوب فحص در شبهات موضوعيه با وجوب فحص در اينجا

ديروز اين سؤال را عنوان كرديم كه با وجود اين كه اصوليين قائل اند كه در شبهات موضوعيه فحص واجب نيست و فحص فقط در شبهات حكميه واجب است، اما اصوليين در اينجا در مسئله لزوم تقليد از اعلم مي گويند: تقليد از اعلم لازم است و بعد مي فرمايند: «و يجب الفحص عنه»، گفتيم آقاياي فكر كنند ببينيم كه جوابي براي اين سوال دارند يا نه؟

در اينجا فرض بر اين است كه نمي دانيم در بين مجتهدين اعلم وجود دارد يا نه، گاهي مي دانيم كه در بين مجتهدين، يكي اعلم از ديگران است، كه در اين صورت عقل مي گويد: بايد فحص كنيم و فحص واجب است، براي اين كه اگر به فتواي غير اعلم عمل كنيد، نمي دانيد كه زمه شما بريء شده يا نه، لذا در اينجا فحص واجب است و اين حرف درستي هست.

اما در جايي كه دو نفر مجتهد مساويند، ديگر كسي نمي گويد: فحص واجب است، حال در جايي كه ده، پانزده نفر هستند و نمي دانم كه يكي از اينها اعلم است، يعني احتمال تساوي همه اينها را هم مي دهيم، در اينجا چرا فحص واجب باشد؟

باز در اينجا تشبيهي كنيم، اگر مولا فرمود: «اجتنب عن النجس»، در اينجا اگر بدانيم، مثلاً در اين فرش علم اجمالي داشته باشيم، كه قسمتي از آن نجس است، بايد اجتناب كنيم، اما در جايي كه نمي دانم آيا اصلاً در اين فرش نجاستي وجود دارد يا نه؟ هيچ كس نمي گويد: فحص كن و ببين در اينجا نجاست هست يا نه.

حال اگر اين تشبيه را در اينجا مطرح كنيم چه جوابي مي دهيد؟ اگر مي گوييد: تقليد از اعلم لازم است، در جايي كه اعلم معين باشد مثلاً مي گويند: زيد اعلم است، كه مسئله روشن است، در جايي هم كه مي دانيم يكي از اينها اعلمند، باز عقل مي گويد: بايد فحص كنيد تا اعلم را پيدا كنيد.

اما در جايي كه شك بدوي دارم، از اول نمي دانم كه در بين مجتهدين، اصلاً اعلمي هست يا نه، مثلاً در موارد ديگر، در ساير حرف و صنايعات، اگر ندانيد كه مثلاً در ميان اطبا كسي اقواي از ديگران وجود دارد يا نه؟ آيا در اينجا هم عقل مي گويد: واجب است كه بررسي كنيد و ببينيد در بين اطباء كسي اقوي هست يا نه؟

الته اين سوال را هيچ كجا نديدم، ديشب هم چند جا، به اين كتب مراجعه كردم، اما در هيچ كجا نديدم كه اين بحث را مطرح کرده باشند، ولي بالاخره مسئله اعلم يك مسئله موضوعي است و مي گوييد: در شبهات موضوعيه فحص لازم نيست، بلكه فحص تنها در شبهات حكميه لازم است. البته در شبهات حكميه هم براي اين كه ببينيم قيدي وجود دارد يا نه، تخصيصي وجود دارد يا نه، قرينه اي وجود دارد يا نه، در آنجا هم كه مي گويند: فحص لازم است، براي همين است.

پس در شبهه موضوعیه هم به همین اکتفاء کرده بگویید: درست است که –البته ما در ادله لزوم تقلید از اعلم خدشه کردیم– تقلید از اعلم لازم است، اما این لزوم تقلید از اعلم در دو جا است؛ یکی در جایی که اعلییت شخص محرز است، که بگوییم: باید سراغ اعلم بروید. دوم در جایی که می‌گویند: در بین این ده نفر، یکی اعلم است، که اینجا عقل می‌گوید: فحص لازم است و ما هم قبول داریم که عقل در اینجا فحص را لازم می‌داند، اما در جایی که صد مجتهد داریم، مثل زمان ما، حال اگر احتمال دادیم که اینها از نظر فضیلت و علم در یک سطح باشند، از نظر عقلی به نظر ما در اینجا وجهی برای وجوب فحص نیست.

حالا علی‌ای حال به نظر می‌رسد که این شبهه در اینجا باقی است و باید اینطور گفت که اگر وجوب فحص را هم بپذیریم، طبق همان دلیلی که گفتیم، در جایی است که علم اجمالی به وجود اعلم داشته باشیم، اما مجرد این که احتمال دهیم که اعلم بین اینها هست، به نظر ما عقل فحص را لازم نمی‌داند.

این هم درست است که بگوییم: در آن شبهات موضوعیه‌ای که شارع امر و نهی مولوی دارد، فحص لازم نیست، اما در اینجا عقل می‌گوید: فحص لازم است، اما می‌گوییم: اصلاً عقل در اینجا حکم به وجوب نمی‌کند.

در اینجا که علم اجمالی به وجود اعلم نداریم و فقط احتمال می‌دهیم که در میان اینها اعلم باشد، نمی‌گوییم: در اینجا اصالة البرائه را جاری می‌کنیم، چون اصالة البرائه و اینها در جایی است که مربوط به یک حکم مولوی باشد، بلکه در اینجا می‌گوییم: اصلاً عقل حکم به وجوب فحص ندارد.

اگر بخواهیم مطلب را دسته بندی کرده و نتیجه گیری کنیم این است که در باب وجوب فحص، حاکم به وجوب، عقل است و معتقدیم که عقل در محدوده‌ای حکم به وجوب می‌کند که علم اجمالی به وجود یک اعلم در میان مجتهدین باشد، اما در جایی که صد مجتهد هستند و احتمال می‌دهم که همه مساوی باشند و احتمال هم می‌دهم که بعضی اعلم باشند، به نظر ما عقل در اینجا حکم به وجوب فحص ندارد.

در اینجا اصلاً مورد نمی‌مانیم، عقل می‌گوید: اگر تفصیلاً یا اجمالاً اعلم معین بود، باید از او تقلید کنیم، در جایی هم که علم اجمالی است باید فحص کنیم، اما در جایی که علم اجمالی نداریم و تنها احتمال می‌دهیم عقل می‌گوید: در اینجا به هیچ وجه حکم به وجوب فحص نداریم.

مراد از اعلم در کلمات بزرگان

حال مطلبی که در اینجا باید عنوان کنیم تعریف اعلم است، که قبلاً گفتیم که چه بسا به ذهن بعضی از آقایان خطور کند که باید تعریف اعلم را اول ذکر می‌کردیم و بعد ادله وجوب تقلید از اعلم را عنوان می‌کردیم، اما دأب بزرگان بر این است که در این بحث، اول ادله وجوب و عدم وجوب را ذکر می‌کنند و بعد تعریف اعلم را بیان می‌کنند.

برای اعلم مجموعاً چهار احتمال وجود دارد، که این چهار احتمال را باید بررسی کنیم.

حال قبل از این که این چهار احتمال را بخوانیم، مرحوم سید(ره) در مسئله هفده عروه فرموده: «المراد من الأعلم من یكون أعرف بالقواعد و المدارك للمسألة»، اعلم کسی است که اعرف به قواعد و مدارك مسئله باشد، «و أكثر اطلاعاً لنظائرها و للأخبار»، اطلاعش نسبت به نظائر مسئله زیاد باشد، «و أجدو فهماً للأخبار»، فهمش نسبت به اخبار خوب باشد، «و الحاصل أن يكون أجدو استنباطاً»، استنباط بسیار پسندیده‌ای داشته باشد، «و المرجع في تعيينه أهل الخبرة و الاستنباط»، مرجع در تعیین اعلم هم، اهل خبره و استنباطند، مرجع در تعیین اعلم، طلبه‌های معمولی و مردم معمولی و افراد معمولی نمی‌توانند باشند،

بلکه باید خودشان هم اهل استنباط باشند.

این بیان مرحوم سید(ره) در کتاب عروه و حال در اینجا احتمالات را یکی یکی بررسی کنیم.

احتمالات چهارگانه در معنای علم

احتمال اول این است که بگوییم: علم کسی است که قدرتش در بیان، تدوین و جعل قواعد و کبریات بیشتر از دیگران باشد، یعنی مثلاً قدرت این شخص نسبت به قواعد اصولی، در بیان و تدوینش و در جزئیاتش، از دیگران بیشتر باشد.

البته این معنا که بگوییم: علم یعنی کسی که «اُشد اقتداراً فی الکبریات و القواعد»، این معنای درستی برای علم نیست، که علتش را عرض می‌کنیم.

احتمال دوم این است که بگوییم: علم کسی است که احاطه‌اش به فروع و کلمات و اقوال و فتاوا بیشتر است و احاطه فراوانی دارد، تا مسئله‌ای را از او سوال می‌کنند، بلافاصله جواب و فتوا می‌دهد، بلافاصله نظائرش را بیان می‌کند. پس بگوییم: علم یعنی «اکثر احاطتاً بالفروع و المسائل»، که نتیجه‌اش این است که اگر از کسی مسئله‌ای را پرسیدند و گفت: نمی‌دانم، از دایره علمیت خارج می‌شود، کسی که اطلاع و احاطه‌اش به فروع ضعیف است، نمی‌تواند در دایره علم باشد.

احتمال سوم این است که بگوییم: علم کسی است که قوت استدلالش بیش از دیگران است، یعنی گاهی اوقات استنباط که می‌کند، در آن هیچ تردیدی ندارد و استنباطش جزمی است، یعنی مثلاً دو مجتهد داریم، یک مجتهد می‌گوید: نسبت به این حکم یقین دارم، اما دیگری می‌گوید: نسبت به این حکم ظن و گمان دارم، که بگوییم: کسی که می‌گوید: یقین دارم، مقدم و علم است، یعنی قوت و اشدیت در مراتب علمی و در انکشاف واقع دارد.

به عبارت اخری می‌گوییم: به این دلیل مثلاً زید علم است، که هر چه با او بحث می‌کنیم، از رای خودش عدول نمی‌کند و نسبت به آن جازم است، یقین دارد، محکم است، تشکیک مشککین در آراء او تأثیری نمی‌گذارد، اما دیگری تا اشکال کردیم دست از فتوایش برداشت و سراغ فتوای دیگر رفت.

احتمال چهارم این است که بگوییم: علم کسی است که علمش به اصل قواعد و کبریات بیشتر باشد، یعنی مثلاً در بحث ترتب، در اجتماع امر و نهی همه جوانب را بحث کرده و اظهار نظر کرده باشد و قدرت بر تطبیق بر مصادیق را هم داشته باشد.

بگوییم: علم یعنی کسی که «اقوی علماً فی القواعد و الکبریات و اقوی مرتبتاً فی التطبيق»، یعنی کبریات را بر مصادیق تطبیق دهد. مثلاً بگوید اینجا باب تعارض است، اینجا باب تراحم است، اینجا باب اجتماع امر و نهی است، اینجا از مصادیق امر به شیء مقتضی نهی از ضد است، اینجا از مصادیق نهی در عبادات موجب فساد است، اینجا فلان قاعده فقهیه تطبیق می‌کند.

پس بگوییم: دو ملاک در علمیت دخالت دارد؛ هم در مسائل اصولی و کبریات (که کبریات هم علم اصول را شامل می‌شود و هم قواعد فقهیه را) اقوی علماً باشد و هم در تطبیق بر فروع و جزئیات اقوی مرتبتاً باشد و بتواند به راحتی تطبیق دهد.

نقد و بررسی این احتمالات

در کلمات خیلی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی(ره) و اینها روی این معنا تاکید شده، که اگر کسی در علم اصول و مباحث اصولی خیلی کر و فر و بحث می‌کند و اقوال و ادله را متعرض می‌شود، اما به فعل که می‌رسد، نمی‌داند که بداند این مورد از موارد اجتماع امر و نهی است یا از موارد مثلاً تعارض، این در دایره علمیت نیست.

اما احاطه به فروع که اگر فرعی را مطرح کردیم، بتواند نظائرش را بیست، سی تا در فقه برای ما بیان کند، دخالتی بر علمیت ندارد، آنچه که دخالت در علمیت دارد، علم به قواعد و کبریات و قدرت بر تطبیق است.

مثلاً اگر از دکتر سوال کنیم که فلان دارو خواصش چیست؟ بتواند به صورت مفصل صد تا خاصیت از آن دارو بیان کند، اما دکتر دیگر از برای آن دارو تنها ده تا خاصیت بیان می‌کند، اما نسبت به این که آیا این دارو الان برای این مریض فایده دارد یا نه؟ آن کسی که خاصیت کمتر را بیان می‌کند تشخیص می‌دهد و می‌گوید: این دارو به درد او می‌خورد، اما آن کسی که اطلاعاتش بیشتر است، تشخیص نمی‌دهد، لذا مجرد این که اطلاعاتش بیشتر باشد دلیل بر علمیت نیست.

والد معظم ما(دام ظلّه) می‌فرمودند که در مدرسه فیضیه مجلسی بود، در زمان مثلاً پنجاه سال پیش، بعضی از بزرگان نشسته بودند، از عوام مردم هم وارد شده بودند، دو نفر، یکی به یکی گفته بود که میان اینها می‌دانی کدام اعلم است، گفت: نه، گفت: پیداست، آن کسی که عمامه‌اش از همه بزرگتر است، علمش هم بیشتر است، آن کسی که از همه ثمین‌تر است، علمش بیشتر است.

خوب این هم يك ملاك عوامانه است، اما اینها دخالت ندارد، اکثریت اطلاع و احاطه کثیر بر فروع در علمیت دخالت ندارد، آنچه هست، اقوائیت در کبریات و اقوائیت در تطبیق است.

بهترین راه و یکی از راه‌های تشخیص اعلم این است که گاهی اوقات يك مسئله خیلی مشکلی را به دست ده مجتهد دهید و ببینید که کدام يك از آن مجتهدین قواعد را زود بر این مسئله تطبیق می‌کنند و این فرع را تحت کدام يك از این قواعد در می‌آورند.

قید دیگر در کلام مرحوم سید(ره)

نکته‌ای که در عبارت مرحوم سید(ره) وجود دارد، این است که در علمیت در فقه، غیر از اقوائیت در کبری و اقوائیت در تطبیق، يك چیز دیگر هم لازم داریم، مواردی را در فقه داریم که نیاز به اصول ندارد، مسئله تطبیق هم در کار نیست، مثل جایی که يك مسئله فقهی و يك فرع فقهی نیاز به فهم و فقه الحدیث دارد، مثلاً باید بیست، سی، چهل روایت را کنار هم گذاشت، که ببینیم از آن چه استفاده می‌شود.

در خود عبارت سید(ره) دارد که «من یكون أعرف بالقواعد و المدارك للمسألة»، اعرف به قواعد و مدارك باشد، که تا اینجا درست است، «و أكثر اطلاعاً لنظائرها و للأخبار»، اما این را قبول نداریم، اطلاع بر نظائر دخالتی در علمیت ندارد «أجود فهماً للأخبار»، این هم حرف خیلی خوبی است، یعنی باید اعلم کسی باشد که فقه الحدیث او خیلی خوب باشد، اخبار اهل بیت(علیهم السلام) و سنت پیامبر(صلوات الله علیه) را کنار هم بچیند و بتواند از این اخبار استفاده‌ای کند.

گاهی اوقات هست که بعضی از فقهاء دو، سه روایت را که به حسب ظاهر با هم تعارض دارند، بلافاصله می‌گویند: اینها متعارضند و کنار می‌گذارند، «تعارضاً، تساقطاً» و می‌روند سراغ قواعد اصولیه، که این به نظر ما يك جهت ضعف در فقاہت

است، قوت فقاہت در این است که حتی الامکان بتواند بین روایات جمع کند و يك معنا و مفهوم روشنی را از روایات استفاده و استخراج کند.

قیودی بی ربط به علمیت که ذکر شده

اما به نظر ما قیود دیگری که در حواشی عروه در علمیت گفته‌اند که علمیت یعنی اوصلیت، اوصلیت از وصول می‌آید، یعنی کسی که زودتر به واقع رسیده، کسی که نزدیکتر به واقع است، که اینها دخالت ندارد.

نکته‌ای که وجود دارد، در این قید «اکثر اطلاعاً»، گاهی اوقات بعضی می‌گویند: مجتهد زمان ما قطعاً از شیخ انصاری (ره) اعلم است، چون هم حرف شیخ انصاری، هم ادله شیخ انصاری، هم تحقیقات شیخ را می‌داند و اضافه بر آن را هم می‌داند.

اما این دلیل بر علمیت نمی‌شود، نمی‌توانیم در کلمه اعلم بگوییم: یعنی عالم‌تر و روی افعال تفضیلش تکیه کنیم، نسبت به افعال تفضیلش بله، اگر شیخ در مسئله‌ای سه دلیل ذکر کرده، الان ما در همان مسئله هشت دلیل می‌آوریم، لکن این ربطی به قوت استنباط ندارد، یعنی نقش اساسی ندارد، نقش اساسی برای اکثر احاطتاً و اکثر علماً به هیچ وجه اینها نیست..

باز این نکته را عرض کنم، چند سالی است که می‌گفتند: «من كان اعلم في الاصول فهو اعلم في الفقه» و این را هم از مرحوم آقاي خوئی (ره) نقل می‌کردند و به ایشان استناد می‌دادند. اما این حرف هم درست نیست، بلکه باید اعراف به قواعد باشد.

پس آنچه که در علمیت معتبر است، تنها این سه ملاک است؛ اولاً اعراف به قواعد باشد، ثانیاً باید اجود فهماً للاخبار باشد و ثالثاً قدرت بر تطبیق داشته باشد، که در میان این سه ملاک هم، قدرت بر تطبیق است از همه مهم‌تر است، که بتواند کلیات را بر جزئیات تطبیق دهد.

باز این نکته را هم دقت کنید، که اگر دیدیم مجتهدی زیاد احتیاط می‌کند، اما دیگری کمتر احتیاط می‌کند، بگوییم آن کسی که بیشتر احتیاط می‌کند او اعلم است، که این هم نقشی ندارد، بلکه کسی که می‌تواند وظیفه را روشن کند، برای ما از دیگری اقوی است.

بله این در علمیت دخالت دارد که حتی الامکان وظیفه فعلیه مکلف را برایش روشن کند، احتیاطات زیاد دلیل بر تقوا و قدس و اینهاست، اما گاهی اوقات هم دلیل بر ضعف علمی می‌شود.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين